

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ  
(۹۰) إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ  
فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (۹۱) وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ  
(۹۲)

بعد از آیه «وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا» (۸۸) که استفاده از حلال طیب مطرح شد، از زمین و از آنچه که خدا رزق فرموده است، چیزهایی را نهی می کند و به راز و حکمت آن هم در آیه بعد اشاره می شود.

### شراب و قمار فقط پلیدی است و بس

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»  
«میسر» یعنی قمار و «انصاب» جمع نصب است؛ چیزهایی که به عنوان بت نصب می شود. «ازلام» تیر چوبی هایی است و مفرد آن زلم و زلم است که در آیه ۳ درباره آن بحث شد. «رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»؛ اینها پلیدی است که از عمل شیطان است، نه به این معنا که خود عمل خمر کار شیطان است و البته به سبب اغواگری شیطان است. «فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ اجتناب کنید! باشد که به رستگاری برسید و بعد می گوید:  
(۹۱): «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ  
فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»

این اشاره به یکی از حکمت های خدا دارد که شیطان می خواهد بین شما با این خمر و میسر عداوت و بغضاء بیندازد. «يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ»؛ شیطان می خواهد شما را از ذکر خدا باز بدارد. به صورت خاص از نماز بازدارد که نماز قله ذکر خداست. «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»؛ آیا در این صورت شما خودداری خواهید کرد یا نه؟  
منتهی خواهید شد یا نه؟

نکته‌ای که در این جا شاید بشود عرض کرد. یکی این که: «انما» حرف حصر است و «محصور فیه» در «ادات حصر» در آخر آن قرار داد؛ یعنی این جوری باید ترجمه بفرمایید که نگویید: «فقط خمر رجس است» بگویید: «خمر فقط رجس است» «خمر و میسر فقط پلیدی است». ما وقتی این جملات را به روال فارسی معنا می‌کنیم و معادل‌سازی می‌کنیم، معنا خراب می‌شود.

(سؤال) دلیل این که ادات حصر به آخر می‌خورد، قواعد زبان و ادبیات عرب است که کلاً «محصور فیه» در انتها می‌آید.

نکته‌ی دیگر بحث «رجس» است که به معنی پلیدی و پلشتی است و لزوماً به معنای نجاست نیست و شاهد آن هم همین آیه است. این که میسر رجس است، نمی‌تواند کسی قائل به این باشد که ابزار قمار نجس به معنای فقهی است! همچنان که کسی از جهت فقهی به نجاست بت و ازلام و زُلم قائل نشده؛ لذا بحث نجاست خمر که آیا خمر نجس است یا نه؟ از این آیات در نخواهد آمد. یعنی این آیه قرار نیست نجاست خمر را ثابت بکند، ولی گاهی مورد استشهاد هم واقع می‌شود.

### قمار بر مبنای شانس است

ازلام تیرهایی برای نوعی تفأل بوده نه قماربازی! بعضی مثل مقدس اردبیلی به استناد تیر زُلم و زُلم حرف‌هایی هم زده‌اند و شاید استخاره هم در این فاز باشد.

در آیه ۳ مائده دارد: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ (گوشت خوک) وَمَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ (آنچه که مثلاً به نام نامی یک پادشاهی کشته‌اند) الْمُنْخَنِقَةُ (حیوان خفه‌شده) وَالْمَوْقُودَةُ (حیوان پرت شده) وَالْمُتَرَدِّبَةُ (حیوان کتک‌خورده) وَالنَّطِيحَةُ (حیوان به ضرب شاخ مرده) وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ (آنچه که سگ می‌گیرد که باید تزکیه بشود) وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ (آنچه که پای بت‌ها ذبح می‌شده) وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ؛ این ازلام لزوماً این ازلامی که در این آیه ۹۰ آمده نیست. این ازلام تیرهایی بوده که با آن کارهایی می‌کردند. در بخش «وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ» گفتیم یکسری تیرهای کوتاهتری بوده و مثلاً یک شتری را ذبح می‌کردند و شروع می‌کردند این تیرهایی را که در ترکش‌دان بوده، بین آدم‌ها پخش می‌کردند و درواقع یک نوع تاس‌شانی بوده

که آن کسی که تیر کوچکتر به او می‌رسید، باید قیمت شتر را می‌داد و او جزء کسانی بود که در این سهام شرکت کرده بود. کلا در بازی‌هایی که تاس‌ریزی وجود دارد، به نظر نمی‌آید مبنای خوبی برای پیروزی‌ها و برنده شدن، یا بازنده شدن‌ها باشد ولو این که مثلا بازی منچ و مارپله را اسلامی کنید. گاهی خیلی سطحی یکهو بازی تغییر می‌کند؛ یعنی پله آن می‌شود انبیاء و مار آن می‌شود فرعون و نم‌رود. درست است که به نظر می‌آید که با انبیاء می‌شود ارتقا پیدا کرد، ولی اصل بازی روی هیچ مبنایی نیست و فقط تاس‌ریزی است. ممکن است شما به راحتی از بچه خودت هم شکست بخوری!

این چیزی هم که در ازلام بوده که کلا با این‌ها یک کارهایی می‌کردند. گاهی با روی یک زلم می‌نوشتند «امرنی ربی» و روی یکی دیگر می‌نوشتند «نهانی ربی»

(سؤال) در آیه «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا

كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ» (آل عمران: ۴۴)؛ زمانی که آن‌ها با هم در جدال و ستیز بودند برای کفالت مریم تو با آن‌ها نبودی وقتی قلم‌هایشان را انداختند که کدامشان مریم را کفالت کنند، باید قواعد را دید.

### استخاره در قدم اول، در دین پذیرفته نیست

یک بحثی در فقه ما وجود دارد که «لکل مشکل قرعة» کلا هر مشکلی که به انتها برسد قرعه هست. ما در قم بزرگانی را داشتیم که وقتی کار مشکل می‌شد، با خودکار بیک این قرعه را انجام می‌دادند؛ یعنی بالا می‌انداختند و از هر سمتی پایین می‌آمد انجام می‌دادند، یا انجام نمی‌دادند. بالاخره قرعه انداختن در جایی که مشکل است، به عنوان آخرین راه حل درست شده، البته راه حل قرعه برای حل مشکلات موضوعی است، نه مشکلات حکمی. این طور نیست که اگر در احکام شک کردید که حکم الله چیست، این وسط قرعه بیندازید! بلکه در شک‌های موضوعی قرعه می‌اندازند. اولاً ممکن است کار به مخصصه‌ای بکشد که مثلا هیچ چیزی نمی‌تواند کفالت مریم را مشخص کند، پس قرعه می‌اندازند. مانعی هم ندارد که حتی حضرت زکریا وارد چنین قرعه‌ای بشود. ولی این که کسی در ابتدا ماجرای قرعه را طرح بکند و با زلم و زلم بخواند پیش برود، و این دغدغه‌ای که مرحوم مقدس اردبیلی<sup>۱</sup> را وادار کرده که بیشتری به بحث استخاره بزند و آن را به نوعی از قبیل

زلم دانسته، شاید به خاطر همین نگاهی است که شخص در ابتدای هر کاری که بخواهد شروع بکند، استخاره کند و قرعه بزند و تکلیف خودش را همین الان بدون هیچ فکری مشخص بکند و این پذیرفته نیست و چنین چیزی ما در دین نداریم. گرچه گاهی در حالات آقایان داریم که همه کارشان را با استخاره پیش می‌برند، ولی این در سیره معصومین وجود ندارد و این جور تراکم استخاره در ائمه‌ی هدی دیده نشده. ما هیچ جا نداریم که امامی گفته باشند که قرآن را به من بدهید ببینم چه کار کنم!

### استخاره اگر کاشفیت دارد اما حجیت ندارد

اگر بحث کاشفیت را می‌گویید، ممکن است مختصر کاشفیتی این استخاره داشته باشد<sup>۲</sup>، این که جنبه‌هایی از کاشفیت وجود دارد یک چیز است و مسئله حجیت چیز دیگری است. در حجیت به این نگاه نمی‌کنند که آیا لزوماً کاشفیت دارد یا ندارد. ممکن است کاشفیت داشته باشد، ولی حجیت ندارد. یک چیزهایی ممکن است کاشفیت آن کمتر باشد، ولی حجیت داشته باشد. ممکن است کسی در محکمه قضایی بگوید: من دیدم فلانی فلان کار را کرد و این شاهد همین یک نفر باشد و کاشفیت داشته باشد، ولی این شهادت حجیت ندارد. اگر سه نفر بیایند به خلاف جنسی یک نفر شهادت بدهند و بگویند ما دیدیم، این کاشفیت پیدا می‌کند، ولی حجیت ندارد! قاضی نمی‌تواند به مجرد شهادت سه نفر حکمی صادر کند. مسئله کاشفیت غیر از مسئله حجیت است. شاید یکی از دغدغه‌هایی که مرحوم اردبیلی این جاها دارد که این گونه با بحث استخاره برخورد کرده، این باشد که شخص سریع می‌رود سراغ بحث استخاره که شاید از ممشات اصلی دین نباشد.

پس یکی با «وَأَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ» (مائده: ۳) و یکی «زَلْمٌ وَ زُلْمٌ» لزوماً استقسام نمی‌کرده‌اند؛ چیزی را قسمت نمی‌کردند، بلکه کلا با آن کار می‌کردند. به عبارتی با تاس کار می‌کردند.

### معیار حلال و حرام اذن الهی است، نه سلیقه‌های شخصی!

نکته‌ی دیگر که شاید بحثی انحرافی باشد ولی به نوعی با این بحث در ارتباط است و آن این که در این بحث که «خمر چگونه تحریم شد» می‌فرمایند که هر لذت حرامی داشته باشیم، حتماً لذت حلال آن را داریم. به نظر می‌آید که این حرف هم حرف بدی است و هم حرف خطرناکی است. اگر لذت حرامی داشته باشیم، ممکن است

یک لذت حلال از آن جنس داشته باشیم و ممکن است نداشته باشیم. باید دقت کرد که معیار حلال و حرام اذن الهی است، نه این جور سلیقه‌های شخصی! در سوره یونس خدا می‌فرماید: ما رزق‌هایی قرار دادیم «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (۵۷) قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا» (یونس: ۵۹)؛ این قرآن نازل شد که برای شما موعظه و شفایی برای قلبهایتان و هدایت و رحمتی برای مؤمنین است.

این جا در ارتباط با آیه «انما الخمر و المیسر» عرض کنم که بعضی با استشهاد به چنین آیه‌هایی می‌خواهند اصرار کنند که این حکم حرمت مال مؤمنین است، به دلیل «یا ایها الذین امنوا»؛ چون که مورد خطاب مؤمنین هستند.

### قرآن هدایت برای همه است اما فقط مؤمن بهره می‌برد

ولی این حرف درست نیست. حکم حرمت مخصوص همه است مؤمنین و کفار، منتهای مراتب کفار مخاطب این آیه نمی‌توانند قرار بگیرند؛ چون اصلا حرف خدا را گوش نمی‌دهند و این آیات برایشان فایده‌ای ندارد؛ برای همین مورد خطاب قرار نمی‌گیرند. قرآن «هدی للمؤمنین»، و «رحمه للناس» است. قرآن زمینه‌ی هدایت چه کسانی است؟ قرآن زمینه‌ی هدایت بشر است، نه مؤمنین. بشر با قرآن هدایت می‌شود، پس قرآن «هدی للناس» است، ولی طبیعتاً چه کسانی می‌توانند از قرآن بهره‌مند شوند و هدایت شوند؟ مؤمنین، کسی که ایمانی به غیب و آخرت دارد «هدی للمتقین \* الذین یؤمنون بالغیب» با این که در جاهای دیگر قرآن داریم که قرآن «هدی للناس» است. کسانی که اهل باشند و بیفتند در مسیر. اگر کسی به قیامت معتقد نباشد، او از هیچ چیز نمی‌تواند استفاده بکند. معارف دین و قرآن در فرض پذیرفتن قیامت، یکسری مهملات است.

آیه قابل توجهی در سوره مؤمنون، آیه ۷۳ است «وَأْتَاكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ تو آن‌ها را به راه راست دعوت می‌کنی، ولی «وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ» (۷۴)؛ وقتی کسی ایمان به آخرت نداشته باشد، او از این صراط مستقیم منحرف است. از این صراط می‌افتد و منکوب می‌شود. اصلا کارهای خدا بی‌خاصیت می‌شود؛ یعنی عذابی که خدا می‌کند تا طرف تضرع کند و به راه برگردد، هیچ‌کدام از این اتفاق‌ها

نمی‌افتد. «وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (همان: ۷۵)؛ اگر ما رحم بکنیم (چه کار می‌شود برای این آدم کرد؟ هیچ‌کار نمی‌شود کرد) و آنچه را از ضُر به او رسیده برطرف کنیم، این با لجاجت متحیر و سرگردان در طغیان خودش حرکت می‌کند. اگر عذاب را برداریم این جور می‌شود و اگر «وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ»؛ اگر به عذاب بگیریمش که این حالت تضرع و تذلل و خاکساری را بتوانیم در او ایجاد بکنیم، باز هیچ تضرع و خاکساری در او ایجاد نمی‌شود. تضرع به معنی گریه و زاری نیست. اصلاً از اهداف گرفتن امم به بأس و ضراء برای این است که «لعلهم يتضرعون»؛ باشد که تضرع بکنند. در گرفتاری‌ها که همه گریه و زاری می‌کنند، ولی آن کاری که نمی‌کنند این است که تضرع نمی‌کنند؛ یعنی این که باید یک تضرع و تذلل در برابر خداوند اتفاق بیفتد که اتفاق نمی‌افتد. البته در تضرع یک مقدار اشک و آه هم هست. اصلاً تضرع به معنی شیر است؛ یعنی وقتی انسان یا حیوانی مولودی پیدا می‌کند، حالت حنین و عاطفه و تذلل در او ایجاد می‌شود و از او شیر می‌شود که به آن تضرع گفته می‌شود.

### یاد مرگ انسان را خالص می‌کند

«حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ» (۷۷)؛ حتی وقتی به نقطه‌ی انتهایی عذاب می‌رسد، می‌بینید فقط نا امید می‌شود! یعنی وقتی کسی ایمان به آخرت ندارد، اصلاً در فضای دعوت به دین نیست. اگر در دعوت‌های دینی پارامتر آخرت را کنار بگذارید، می‌بینید اصلاً ناقص است. برای همین اگر کسی در ذهنش بحث آخرت را کنار بگذارد، واقعا نمی‌تواند خالص بشود. در سوره مبارکه ص این عبارت زیبای قرآن است که درباره پیامبران می‌گوید: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ» (ص: ۴۶)؛ ما با یک خالصه‌ای این‌ها را تخلیص کردیم و آن خالصه، یاد سرای آن طرف بود. این یاد یک خانه دیگر بودن و یاد این که این‌جا اصلاً خانه نیست. این‌جا مسافر‌خانه است. حواستان باشد که بعداً به خانه می‌روید. هر موقع اگر به این نکته توجه کنید که این‌جا اصلاً خانه نیست، این باعث تخلیص می‌شود. در روایات ما آمده وقتی انسان در حالت فَرَح و خُرکیفی است، خود یاد خانه انسان را منقبض می‌کند. و لذا نسبت به گرفتاری‌های دنیا آدم را منبسط می‌کند؛ یعنی یاد مرگ یک خاصیت تعدیل‌کنندگی دارد. «اکثروا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللذات»؛ زیاد یاد مرگ بیفتید؛ چون یاد مرگ آدم

را حرکت می‌دهد که الان تو یک فرصتی بیشتر نداری. هر کاری می‌خواهی بکنی، همین الان باید بکنی وگرنه یک جایی و یک وقتی، موقعیتی است که شما نمی‌توانی عمل بکنی. می‌بینید که اتفاقاً یاد مرگ اصلاً نگه‌دارنده نیست، به شرط این که شما تصور بفرمایید صحنه‌ای در پیش است. مرگ برای کسی بازدارندگی دارد که فکر می‌کند این دنیا تمام می‌شود و من هم تمام دلبستگی‌هایم به این تکه است و این هم که دارد تمام می‌شود! پس بخورد تو سر این دنیا! یک موقع است کسی دارد یک صحنه و افقی را دارد به جد برای خودش در آن سو می‌بیند، اتفاقاً این تصور آدم را به کار می‌گیرد. زمان شاه در یکی از روزنامه‌ها نوشته بود که یک کوه پول ریخته بودند و به برندگان نفر اول و دوم بلیت بخت‌آزمایی یک پارو داده بودند که ظرف چند ثانیه هرچه می‌توانند پول پارو کنند، من فکر می‌کردم اگر ما بودیم چه جوری پارو می‌زدیم؟ اصلاً بی‌محابا پارو می‌زدیم. نه آدم فکر می‌کند چه کسی تشویقش می‌کند و چه کسی تشویق نکرد. وسط پارو زدن نمی‌ایستد بگوید چرا من را تشویق نمی‌کنید؟! یا مثلاً ۵ ثانیه پارو بزنی و بنشینیم بشمریم! فقط پارو بزنی! اگر کوتاهی این در برابر بلندای آن دیده بشود، این بسیاری از مشکلات آدم را حل می‌کند و در مواقعی که آدم را تحویل نمی‌گیرند، آدم منبسط می‌شود. مواقعی که آدم نسبت به این دنیا دارد فَرَح می‌شود، این حالت آدم را منقبض می‌کند. شما اهل ریاضیات هستید، می‌دانید که عدد را اگر شما روی بی‌نهایت بگذارید، به سمت صفر میل می‌کند. هفتاد سال تقسیم بر بی‌نهایت در پیش، میل می‌کند به سمت صفر! یعنی تقریباً صفر سال. این همان چیزی است که در قیامت وقتی به طرف می‌گویند که چقدر در دنیا بودی؟ می‌گوید: «ساعه من نهار!»؛ بخشی از یک روزی. وقتی شما یک مقدار بزرگ‌تر بشوید، می‌بینید که ۲۰ سال پیش دانشجو بودید! و این دانشجویان جدید وقتی شما دانشجو بودید توی سیب هم نبودند؛ یعنی کاملاً متوجه می‌شوی که مثل برق گذشت! و از این لحظه تا پایان هم همین‌جوری می‌گذرد و آن طرفش دیگر ابدیت است.

به هر جهت کسی اگر به این معارف معتقد نباشد، خودش را مخاطب «یا ایها الذین آمنوا» نمی‌داند.

در بحث «یا ایها الذین آمنوا»ها نکته این است که حکم حرمت برای کل انسان‌هاست، منتها برای کسی که

می‌تواند مخاطب شود، مؤمنین هستند. نه این که حکم حرمت خمر و میسر فقط برای مؤمنین است.

البته یک نکته‌ای داریم به نام «قاعده جب» که «الاسلام یجِبُّ ما قبلَه» اگر کسی اسلام بیاورد، خدا قبل او را می بخشد وگرنه اگر در همین حالت کفر بمیرد، بابت عرق خوردن و قمار کردنش و همه این‌ها معاقب است، اما اگر بیاید اسلام بیاورد، با قاعده جب نسبت به گذشته خودش دیگر معاقب نیست و تکلیفی هم ندارد. البته این‌ها یک بازه‌های فقهی هم دارد که محل بحث نیست.

(سؤال) این که دارد «من عمل الشیطان»؛ یعنی بالاخره شیطان دارد به همه ضرر می‌زند؛ مثل این که می‌گوید: «یا ایها الذین آمنوا» این سم را نخورید! حالا غیر مؤمن هم این سم را بخورد اثرش را دارد. این از ضررهایی است که در متن است و این نکته‌ای است که در آیات سوره اعراف این بحث را کردیم «يَحِلُّ لَهُمْ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» (۱۵۷)، نه این که به واسطه‌ی تحریم خبیث شد، بلکه خبیث بود تحریم شد. این دو با هم فرق دارد. آیا اگر برای کسی تحریم نشود خبائث ندارد؟! بلکه معنی آن این است که چون خبیث بود تحریم شد. حالا به ما گفته‌اند دور و بر این شیء خبیث نروید!

### ریشه حرام و حلال اذن الهی است

نکته‌ای که ما را به این جا کشاند این بود که در سوره یونس گفتیم «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (۵۸)؛ بگو به فضل خدا به این فرح باید شادمانی کنند؛ یعنی اگر طرف با خواندن قرآن و لذت‌های حلال به فرحی رسید. این فرح شدن از نظر قرآن حالت بدی است، یعنی کسی غافلانه فرحناک بشود «هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»؛ این از چیزی که آن‌ها جمع می‌کنند بهتر است. «قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا»؛ آنچه که خدا از رزق بعضی از آن را حلال و بعضی را حرام قرار دادید. حالا این قسمتش را ببینید «قُلْ أَلَلَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ»؛ آیا خدا اجازه داده، یا شما دارید افترا می‌زنید؟

### هر حرامی معادل حلال ندارد

معلوم است که ریشه‌ی حلال و حرام اذن الهی است و سلیقه‌هایی نیست که من بگویم اگر مجلسی حرام وجود دارد پس معادل حلال آن هم هست. اصلاً زمین بازی این دو فرق دارد. باز در بحث خمر به این نکته اشاره بکنم که در سوره محمد، آیه ۱۵ یک خمر بهشتی داریم و این به معنای این نیست که اگر خمر بد و جهنمی



داریم، خمر خوب و بهشتی هم داریم! «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ»؛ صفت آن بهشتی که متقین به آن وعده داده شده‌اند، در آن نهرهایی است که مزه و بوی آن برنمی‌گردد و نهرهایی از شیر که طعم آن برنمی‌گردد (حالا این که در بهشت رود شیر جاری است، خودش محل بحث است و در خواب اگر شیر دیدید یعنی علم گیرتان می‌آید و اگر خواب دیدید دارید خمر می‌خورید، ان شاء الله دارید عارف می‌شوید و دارید به مراتبی از عرفان دست پیدا می‌کنید) «وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» این خمیری است که اگر به عنوان شراب طهور از آن یاد شده «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (انسان: ۲۱)؛ خدا از شراب طهور به آن‌ها می‌نوشاند. نه شراب نجس بلکه شراب طاهر و پاک‌کننده.

هر نوری در دو وضعیت هست که خودش را نشان نمی‌دهد. (می‌خواهم عرض بکنم که میدان‌های بازی عقل متفاوت است)؛ مثل ماه که دو جا خودش را نشان نمی‌دهد، یا ماه گرفتار خسوف شده و چیزی جلویش حائل شده باشد و خودش را نشان ندهد و نورانیت نداشته باشد، یا تحت‌الشعاع قرار گرفته. این جور نیست که ماه در روز برود! ماه در روز وسط آسمان است، منتها شما در روز ماه را نمی‌بینید؛ چون در کنار یک نور به شدت قوی قرار گرفته، نورش تحت‌الشعاع است، نه این که منخسف است. نوری که تحت‌الشعاع است خودش را نشان نمی‌دهد.

### نمی‌توان معادل لذائذ حرام، لذائذ حلال درست کرد

فرق بین این خمر و آن خمر این است که این خمر خمیری است که عقل را منخسف می‌کند. عقل گرفتار خسوف می‌شود. عقل کار نمی‌کند. یک بحث دیگر این است که شخص حتی در همین دنیا به نقطه‌ای و به بهشتی می‌رسد و از خمرهایی می‌خورد که دیگر مفاهیم ذهنی رنگ و بوی خود را می‌بازد و تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. او دارد با شهودهای عینی حرکت می‌کند. آن هم خمر است ولی «میان ماه من تا ماه گردون/ تفاوت از زمین تا آسمان است».

یکی از رفقا این بحث را مطرح کرده بود که در نوع خودش خطرناک است که ما اگر «دانس» داریم، در مقابل آن سینه‌زنی امام حسین داریم. این حرف هم بداست و هم خطرناک است. اگر قرار باشد در مقابل لذائذ

حرام یک لذت حلال درست بکنیم، گاهی اصلا از آن سنخ وجود ندارد. یک چیزی هست که می‌خواهد عقل را منخسف بکند و در مقابلش ما چیزی داریم که اصلا از سنخ این نیست که بخواهد عقل را منخسف بکند. او باید از سنخ چیزی باشد که اتفاقاً عقل را تحت الشعاع قرار دهد، نه این که عقل به خسوف گرفتار بشود؛ در این معادل‌سازی‌ها ما کم خواهیم آورد. این که بگوییم ما هم از همین دست کارها در دین داریم و تمام آن جنگولک‌بازی‌هایی که آن‌ها دارند، ما با تمام ظرائف و دقائق آن را داریم! و این رفتن در میدان بازی آن‌هاست؛ چون مبنای بازی آن‌ها خسوف عقل است و لذا لزومی ندارد رفتار ما مثل آن‌ها دربیاید. آن وقت الی ما شاء الله این بحث‌ها کش می‌آید، در صورتی که رفتار ما ضمن این که مودت است، در مسیر ارتقای عقل است.<sup>۳</sup> منشأ حلال‌ها و حرام‌ها اذن الهی است. «قُلْ أَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ» (یونس: ۵۹)؛ خدا اذن داده یا داری از خودت می‌بافی؟ خدا باید این چیزها را اذن بدهد و اگر مجالس آن‌چنانی؛ مثل شیطان‌پرستی میان غربی‌ها هست؛ مثل آن درست کنیم و یک جوری از خجالت ملت در بیاییم! این حرف بد و خطرناکی است.

### اثم متضاد نفع نیست

در بحث خمر آمده که خمر با یک تدریجی حرام شده و گاهی استفاده‌ی بدی از این آیه «وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» (بقره: ۲۱۹) شده، و اثم در آن جا دارد معنای ضرر پیدا می‌کند در مقابل نفع؛ یعنی یک ضرری دارد که از نفعش بیشتر است! آیه این را نمی‌گوید. این بحث باید مورد مذاقه‌ی جدی قرار بگیرد که اولاً بحث تدریج حرمت خمر چگونه بوده؟ و اگر ما بخواهیم به همین شیوه‌ی تدریجی در جامعه‌ای بخواهیم عمل کنیم، چه جور باید عمل کنیم؟ آیا ناگهان باید گفت خمر حرام است؟ یا باید کار دیگری کرد؟ نکات باریکی در بحث خمر وجود دارد که ممکن است بگویید الان مورد استفاده‌ی ما نیست؛ چون ما که نمی‌خوریم، بلکه بحث معارفی قرآن، در مدل تحریم خمر، بحث فوق‌العاده‌ای دارد.

این که داریم «وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» این که اثم در برابر نفع گذاشته شده، اثم به معنای ضرر نیست، به معنای گناه است. برای همین با «انما» تأکید شده؛ چون خدا شفا را در حرام قرار نداده. اگر دارویی از طریق مشروبات الکلی باشد، اصلا این دارو از نظر داروپزشکی اسلامی باطل است. این که این آیه خمر را منحصر در

رجس می‌کند (چون محصور فیه در آخر است، این معنا را نشان می‌دهد) خمر و میسر و نصب فقط رجس است، همین! حالا یکسری منافع غیر معتده‌ی عند العقلاء هم دارد که بحث نمی‌کنیم. ممکن است کسی بردارد این بت را پایه قندشکن بکند و بگوید در این بت یک منفعتی هم پیدا شد. این از منافع خود بت نیست؛ چون بت یک تکه سنگ است، ولی این که آیه بت را منحصر می‌کند در رجس بودن و پلیدی و پلشتی، خودش بحث‌هایی دارد که بماند.

## صلوات!

- 
۱. مقدس اردبیلی خیلی آدم باسوادی هم بوده که شیخ انصاری وقتی در «مکاسب» اسم ایشان را می‌خواهد بیاورد می‌گوید «محقق اردبیلی» ولی به قدری مقدس بوده که به او می‌گفتند «مقدس اردبیلی»
  ۲. دوستی از کسی نقل می‌کرد که پدر بزرگمان در حرم حضرت رضا گم شده بود، خواستیم ببینیم کجا او را پیدا کنیم، یک تسبیح دستمان گرفتیم و همه سمت را با استخاره جلو رفتیم و پدرمان را در یک نقطه‌ای پیدا کردیم که باورمان نمی‌شد. این چیزها امکانش هست، ولی مسئله حجیت چیز دیگری است.
  ۳. ما یک حوزه‌ی نقلی داریم که وسط بازار است. و در این حوزه یکسری مشاغل فصلی هم داریم؛ مثل پرچم‌فروشی. یکی از طلبه‌های ما این‌ها را دیده بود، می‌گفت بگویند این کار را نکنند چون یکسری می‌آیند زنجیر می‌خرند نه برای زنجیرزنی بلکه برای قلاده! می‌خواهند به عنوان سگ حسین بیرون بیایند! حسین که سگ لازم ندارد! حسین آدم لازم دارد، آن هم چه آدم‌هایی! آدم‌های پا به رکاب. این‌ها دقیقا همان معادل‌سازی‌هایی است آن طرفی‌ها هم دارند می‌کنند! کسی که تحت مازوخیسم و شبیه به این دارد عمل می‌کند، حالا کسی بیاید بگوید اگر آن لذتی دارد، ما معادل آن لذت را باید داشته باشیم! در حالی که ما چنین چیزی در دین نداریم.